

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد متعرض روایات تفویض الی النبی در کتاب بصائر الدرجات شدید، حدیث شماره ۸ را هم متعرض شدید. در این جا فقط دارد
إن الله فوّض إلی نبیه، ظاهرا دیروز سندش را خواندم:

احمد ابن محمد عن الحسن

عرض کردم یکی از نسخ بسیار معروف کتاب ابن فضال پدر در قم، خیلی معروف بوده، نسخه ای بوده که احمد اشعری آورده است. در
کافی هم زیاد است. در کافی هم این سند زیاد است، احمد اشعری، بعضی جاها هم دارد ابن فضال، این جا حسن دارد و اسم برده شده
عن عبدالله ابن بکیر

ایشان هم زیاد از عبدالله ابن بکیر که گفته شده فطحی است.

عن زراره

البتة انصافش من همیشه عرض کردم بعضی از این مذاهبی را که به شیعه نسبت دادند اصلش را اصلا نمی دانیم هست یا نیست، مثل
کیسانی ها، نسبت داده شده طائفه ای به نام کیسانی ها راجع به محمد حنفیه. این که جای خودش.

عده ای از این مذاهب را هم که نسبت دادند حدودش برای ما روشن نیست، واقعش نمی دانیم مثل همین عبدالله ابن بکیر نسبت داده
شده که فطحی است. ابن فضال را گفتند از فطحیت برگشته لکن پسرش کان فطحیا عمره کله، لکن حقیقت مذهب فطحی چی بود، چون
عبدالله افطح خیلی سریع مُرد، می گویند هفتاد روز بعد از رحلت امام صادق ایشان هم فوت کرد.

یکی از حضار: نجاشی قبول ندارد که عبدالله ابن بکیر فطحی است

آیت الله مددی: نه، ظاهرا قبول دارد.

یکی از حضار: شیخ می گوید فطحی المذهب إلا أنه ثقة.

آیت الله مددی: بعدش هم کشی از محمد ابن مسعود نقل می کند. محمد ابن مسعود رحمه الله عیاشی انصافا وجود مغتنمی است یعنی

مثل خود کشی نیست و التفصیل موکولٌ إلى محله.

علی ای حال خود ما هنوز حدود مذهب فطحی را ملتفت نیستیم. مذهب واقعی معلوم است، بالاخره موسی ابن جعفر و انصافا هم برای

خودشان فقهی و تشکیلاتی دارند اما ابن فضال، ابن فضال را می گویند برگشته اما عبدالله ابن بکیر و غیره من الفطحیة، اینهایی که

فطحیه هستند مثل خود عمار ساباطی، اینها را علی ای حال دقیقا یا خود احمد پسر ابن فضال، آن هم فطحی است، احمد ابن الحسن، هنوز

حقیقت این مذهب برای من روشن نشده.

عن زرارہ عن حمران، برادر ایشان.

پس تقریبا حدیث سه تای آخرش به قول ماها فامیلی است چون عبدالله ابن بکیر پسر برادر زرارہ است، از عمویش زرارہ و او هم از

برادرش حمران.

عرض کنم از بعضی از روایات در می آید که به لحاظ معنویت شاید حمران بر همه اینها مقدم باشد.

قال سالت ابا جعفر علیه السلام عن اشیاء من الصلوة و الدیات و الفرائض و اشیاء من اشباه هذا

اشیاء غیر منصرف است اما اشباه منصرف است.

و اشیاء من اشباه هذا فقال إن الله فوض الی نبیه.

مواردش را بیان نکرده و توضیح زیادی هم داده نشده. فقط إن الله فوض الی نبیه.

این نکته ای را من چون تاکید می کنم که هی عناوین روایات، چون بعد می خواهیم مقایسه بکنیم با روایاتی که فوض الی الائمة. می

خواهیم با آن مقایسه بکنیم، شما شاید تعجب بکنید که من چرا هی روی مسئله الفاظی که در این روایت وارد شده تاکید می کنم چون

می خواهیم این را مقابله بکنیم با آن طائفه ای که می آید می گوید إن الله فوض الی الائمة كما فوض الی رسول الله. آیا همین تعبیری

.....
که من روی آن تاکید دارم این هم در آن جا بکار برده شده یا نه؟ مثلاً *إِنَّ اللَّهَ أَدَّبَ نَبِيَّهَ فَاحْسَنَ تَأْدِيبَهُ*، فلما انتهى إلى ما اراد فقال *إِنَّكَ*، مثلاً دو تا آیه درباره اخلاق رسول الله، دو تا آیه درباره تفویض الی رسول الله، ما *آتَاكَمُ الرَّسُولَ*. ببینیم در باب *أَتَمَّهُ* هم همین مطلب هست یا نه؟ این نکاتی که این جا آمده. مثلاً در یک روایتش بود و *إِنَّ اللَّهَ فَلَمْ يَفُوزْ إِلَى عَهْدٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ*، هیچ کدام از انبیا این تفویض را نداشتند. همین تعبیری که این جا آمده عین این تعبیر آنجا هم آمده یا نه؟

مثلاً این جا مثال زده شده، خمر مثال زده شده، اشیاء من الدیات و الصلوة و کذا مثال زده شده است. آیا آن جا هم همین طور است یا نه؟

یکی از حضار: حرمان صاحب کتاب نبوده؟

آیت الله مددی: حرمان نداریم، خود زراره را هم نداریم که صاحب کتاب باشد. یک کتابی در استطاعت به ایشان نسبت داده شده است. بله بعضی از اصحاب مثل محمد ابن خالد کتابی را بهش نسبت داده ولی روشن نیست.
حدیث شماره ۹:

حَدَّثَنَا بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ

البتّه این جا در حاشیه نوشته مثلاً در بحار محمد ابن الحسن، این محمد ابن الحسن و حسین زیاد اشتباه می شود. اشتباه زیاد است، یکی دو تا نیست. شواهد همان محمد ابن حسین است و من کرارا عرض کردم بسیار مرد فوق العاده ای است.

یکی از حضار: حدیث ۹ حدیثنا بعض اصحابه است

آیت الله مددی: این چایی که دست من است اصحابنا دارد، بعید است اصحابه باشد.

یکی از حضار: نوشته فی ط اصحابه. یک نسخه دیگه است

آیت الله مددی: ط یعنی مطبوع، در آن نسخه ای که اول چاپ شده،

یکی از حضار: اگر اصحابه باشد تعلیق می شود؟

آیت الله مددی: بعید است. چون اگر اصحابه باشد به احمد ابن محمد می خورد اما بعید است، متعارف نیست بگوید اصحاب احمد ابن محمد.

عن محمد ابن الحسین. این ندارد، این یکی من ندارد، شاید یک چاپ دیگری است که نوشته ط، این بعض اصحابنا تعلیق ندارد مگر آخر حدیث در شماره ۷، این جا ندارد.

عن محمد ابن الحسین

ابن ابی الخطاب از اجلای اصحاب ما در کوفه

عَنْ عَلِيٍّ بْنِ النُّعْمَانِ

از بزرگان اصحاب ما در کوفه. علی ابن نعمان خیلی جلیل القدر است. ایشان اعلم، علی ابن نعمان الاعلم است. اعلم در این جا مراد علامت است، این علامت در این جا کسی که لب بالایش شکافته باشد اعلم می گویند، مراد از اعلم در این لغت عرب این است. علی ابن نعمان الاعلم.

عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ

عبدالله ابن مسکان که جزء اصحاب اجماع است.

عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ

این وضع روشنی ندارد.

دیگه خب بعضی ها معتقدند وجود مثل علی ابن نعمان، وجود مثل ابن مسکان کفایت می کند.

به هر حال فعلا ایشان را نمی شناسیم و اول حدیث هم خالی از ابهام نیست.

البته شاید مثلا یک نکته ای به ذهن عده ای بیاید که چطور مثلا احادیث تکرار می شود و هم بعضی جاها ابهام دارد یا افراد امرشان روشن نیست. به هر حال فراموش نکنید این کتاب صفار در مکتب قم، من چون عرض کردم مکتب قم حدود سال ۲۰۰ یعنی حضرت

رضا با آمدن مثل ابراهیم ابن هاشم و محمد ابن خالد برقی و اینها به قم، اینها از کوفه به قم آمدند، شروع شد و بعد هم قمی ها به کوفه و عراق رفتند. یعنی اصولا میراث های عراق به دو صورت به قم آمد. یا با آمدن کوفی ها و عراقی ها به قم یا به رفتن اینها، مثلاً محمد ابن عیسی مال بغداد است، ایشان به قم آمده یا به آمدن اینها به قم، خصوص کوفه مرادم نیست، یعنی بغدادی و غیر بغدادی، این ها هم به قم آمدند. یا با آمدن اینها یا به رفتن اینها بود. دقت می فرمایید؟ این مکتب قم را عرض کردیم یک مکتبی است که اصولاً روی نسخ کار کردند، سرش هم یک مقدار دور بودن بود، چون به هر حال دور بود و قم منطقه متروکی بود. مثل کوفه نبود، در کوفه کتابها زیاد بود، افراد زیاد بودند، کسانی که از امام شنیدند خیلی زیاد بودند. نسخ کتاب زیاد بود. در قم لذا آمدند روی این کتابها کار کردند، بررسی کردند، تصحیح کردند و یک نکته ای را هم عرض کردم، چون این نکات گفته نشده و بیشترش هم حدسیات خود بنده است. احتمال می دهم که اصولاً این اشخاصی که نسخ را آوردند، حالا غیر از این دسته بندی که الان عرض کردم یک دسته بندی دیگر هم می شود کرد و آن این که مثلاً عده ایشان فقط آن چه که بوده نقل کردند یعنی فرض کنید کتاب حریز را کامل آوردند و من احتمال می دهم ابراهیم ابن هاشم از اینها باشد چون ابراهیم ابن هاشم به علم و فضل و فقه و اینها خیلی معروف نیست و عده ایشان ظاهراً گزینشی نقل کردند، این نکته را دقت بکنید که شاید احمد اشعری. چون این مطالب گفته نشده. بررسی هایی که ما کردیم به این نتیجه ای است که خودم رسیدم، از کسی هم نشنیدیم و جایی هم ندیدیم. اینها انتخاب می کردند، عرض کردم یکی از کارهایی که فقط در دنیای ما نبود، اصلاً در دنیای حدیث کاملاً متعارف بود. فرض کنید معاصر این آقایان احمد حنبل در بغداد سال ۲۴۱ وفاتش است، ایشان مثلاً می گویند از هزار تا دو هزار تا شیخ شنیده. فرض کنید از بعضی شیخ ها ۱۰ هزار حدیث شنیده. وقتی که آمده نقل بکند انتخاب کرده است، از ده هزار ممکن است پنجاه تا را نقل کرده. من احتمال قوی که در مراجعات می دهم ظاهراً مرحوم احمد اشعری از این قبیل است. احمد از کسانی است که خودش هم فقیه بوده، راوی جلیل القدری بوده، قواعد تحدیث را مطلع بوده، نسخه شناس بوده، خیلی فرد مقیدی است یعنی انصافاً فوق العاده است.

و اما امثال ابراهیم ابن هاشم یا محمد ابن خالد. محمد ابن خالد که قاتی و پاتی هم می کرده، حالا ابراهیم ابن هاشم معلوم نیست قاتی می کرده. محمد ابن خالد برقی که می گویند کان ضعیفا فی الحدیث، ظاهرا مرادشان این است که یک مقداری هم قاتی می کرده اما مرحوم ابراهیم ابن هاشم ظاهرا مثلاً ابراهیم ابن هاشم نسخه را کامل به قم آورده. دیگه گزینشی نبوده اما امثال احمد احتمالا گزینشی گفتند. اینها را عرض کردم چون حدس خودم است به خودم مربوط می شود. به هر حال اینی که به ذهن ما می آید در میراث های اصحاب ما این نکته را قابل توجه داشته باشید.

و از سال ۲۰۰ همان طور که عرض کردم تا سال ۴۰۰ این مکتب قم است، دقیقا ۴۰۰ نمی توانیم بگوییم، انصافا با وفات شیخ صدوق دیگه این مکتب تمام شد، ۳۸۱، تا حدود ۴۰۰.

آن وقت چون تازه کتاب ها به قم آمده و تازه تالیف کردند، تازه تصنیف کردند. کتاب بصائر الدرجات در میانه مکتب قم است چون ایشان متوفای حدود ۲۹۰، ۳۰۰ است یعنی در آن میانه است، بین ۲۰۰ تا ۴۰۰ ایشان در میانه است لذا انصافا با در نظر گرفتن این که ایشان در میانه است یعنی تقریباً حدود ۵۰ سال بعد از آمدن میراث ها به قم، نسبت به آن زمان که اینها را جمع و جور بکنند، تنظیم بکنند و مرتب بکنند، نسبت به زمانش خیلی خوب است اما به هر حال اول کار است، تقریباً اول کار است. این نکته فنی را در ذهنتان داشته باشید. تقریباً اول کار است چون ایشان امام عسگری را درک کرده، اصلاً نامه مفصل به امام عسگری دارد یعنی نسبت به اول کار بودن، مثل همین قم فرض کنید بعد از مرحوم آقا شیخ عبدالکریم، زمانی که ایشان بود، خب این اول کار بود یا آقای بروجردی که آمدند کارهای حدیثی و رجالی را شروع کردند اول کار بود. بعد خیلی پیشرفت شد. اگر گاهی می بینید احادیث تکرار شده، احادیث سند های عجیب دارد غرض این اول کار است. در اول کار این امر طبیعی است یعنی فرض کنید امام عسگری که از ۲۵۵ دوران امامت ایشان است ایشان به امام عسگری نوشتند، این معنایش این است که ایشان تقریباً ربع دوم مکتب قم را نشان می دهند، مابین ۲۵۰ تا ۳۰۰، یک مقداری چیز می شود. مرحوم کلینی از ایشان ادق است انصافا جمع و جور است، کلینی یک طبقه و نصفی بعد از ایشان است. یک طبقه و ربعی، یک مختصری بعد از ایشان است و انصافا کلینی در انتخابش خیلی موفق است، در گزینش اش خیلی موفق

است و بعد که مکتب بغداد درست شد، بعد از مرحوم کلینی به فاصله کمی، مکتب بغداد بیشترین ثقلش را روی کتاب کلینی گذاشت نه روی کتاب صفار. دقت می کنید؟ مکتب بغداد بیشترین ثقل را روی کتاب کلینی گذاشتند، همین بحث تفویض را کلینی در نه تا یا یازده تا حدیث آورده. جمع و جور کرده. آن چه که ببینید، این مال گذشت زمان است. یک طبقه بعد باز بهتر جمع شده است، احادیث منظم تر شده و انصافاً تنظیم کلینی چون مورد قبول اصحاب بغداد قرار گرفت خیلی جا افتاد. بیش از بقیه جا افتاد، الان آثار صفار را در فقه ما تقریباً منحصر از طریق شیخ طوسی داریم. شیخ طوسی آثار ایشان را دارد یعنی آثاری که رسماً می دانیم از کتاب ایشان است. اسم ایشان در مشیخه صدوق هم هست اما آنی که، چون شیخ طوسی زیاد دارد، محمد ابن حسن صفار، ابتدا به اسم ایشان می کند و آن چه که در احادیث اولش می بینیم محمد ابن حسن صفار است از کتاب تهذیب شیخ طوسی است.

قَالَ قَالَ لِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) كَانَ مَفُوضًا إِلَيْهِ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَوَّضَ إِلَيَّ سُلَيْمَانَ مَلِكَهُ فَقَالَ هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ

در روایاتی که در تفویض به ائمه آمده این آیه آمده است. خوب دقت کردید؟ در آن روایاتی که تفویض به ائمه است این نکته سلیمان آمده، فَوْضَ الی سلیمان. این تفویض الی سلیمان ملکه این نبوت نیست، در آیاتی که مربوط به تفویض الی رسول الله است گاهی این آیه آمده و آیه ما آتاکم الرسول، اما در تفویض به ائمه علیهم السلام گاهی که آمده فقط این آیه آمده. هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ، ان شا الله بعد عرض می کنم.

وَإِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَيَّ مُحَمَّدٌ نَبِيِّهِ فَقَالَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ

خیلی عجیب است، آن جا را می گوید فَوْضَ إِلَيْهِ مَلِكَهُ، مملکت را، یعنی این تفویض تفویض اجتماعی است، اما این تفویض دینی است، هی من تاکید می کنم که روی متون روایات دقت بشود یعنی کَأَنَّمَا مَعْلُومٌ مِی شُود مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ تفویض دین است، آن تفویض مملکتداری و اداره است.

یکی از حضار: شبه ولایی؟

آیت الله مددی: آهان، تقریباً شبیه ولایی است. روشن شد؟ مثلاً اسماعیل ابن عبدالعزیز را نمی شناسیم اما خبر روایتش خیلی لطیف است یعنی یک معنای خیلی جالبی را دارد که **إِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَى سُلَيْمَانَ مَلَكَهُ** چون من آن شا الله عرض می کنم شاید یکی از معانی این که به انبیاء تفویض نشده بود چون انبیاء حتی در اموری که باید تصمیم می گرفتند احتیاج به وحی بود. مثلاً قصه حضرت موسی در دریا، اما این امور را خداوند به پیغمبر واگذار کرد، بالاتر از این هم واگذار کرد، این و لم يفوض را حالا بعد عرض می کنم. چون بناست که نتیجه گیری نهایی را بعد عرض بکنیم.

با این که این روایت اسماعیل ابن عبدالعزیز است و خیلی نمی شناسیم، خیلی تعبیر زیبایی است، **فَوَّضَ إِلَى سُلَيْمَانَ مَلَكَهُ** و فوض الی رسول الله دینه، یعنی حضرت سلیمان آن تصمیم گیری در مملکت خودشان. اصطلاحاً من چند دفعه عرض کردم که در یهود یک اصطلاحی دارند، یهود وقتی پیغمبر یهود می گویند مرادشان موسی است، وقتی پادشاه یهود می گویند مرادشان سلیمان است. این اصطلاح را یهودی ها دارند، یکی پادشاه یهود دارند و یکی هم پیغمبر یهود. پیغمبرشان حضرت موسی است و پادشاهشان حضرت سلیمان است.

فَقَالَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ

البته این فوض الی سلیمان ملکه، حالا این جا یک حاشیه زده که نسخه بدل دارد. این ملکه ظاهراً ضمیر به الله بر می گردد نه به سلیمان. چون در آن جا دارد **فَوَّضَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ نَبِيَّهُ**، الی محمد نبیه، ظاهراً آن جا هم چون دارد **هَذَا عَطَاؤُنَا**، عطائنا یعنی ملکی است که خداوند به حضرت سلیمان دادند.

﴿ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا فَقَالَ رَجُلٌ إِنَّمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مُفَوَّضًا إِلَيْهِ فِي الزَّرْعِ وَالزَّرْعِ

زرع که کشاورزی و زراعت باشد، زرع هم دامداری.

فَقَالَ رَجُلٌ إِنَّمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مُفَوَّضًا إِلَيْهِ فِي الزَّرْعِ وَالزَّرْعِ

آن چه که به رسول الله بود راجع به گندم و دام بود، راجع به غذا و دام، راجع به زراعت و دام بود

فَلَوْی جَعْفَرٌ (ع) عَنْهُ عَنْهُ مُغْضَبًا

حضرت گردنشان را برگرداندند

فَقَالَ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَاللَّهِ فِي كُلِّ شَيْءٍ.

این اشتباه است که شما خیال می کنید که پیغمبر فقط در امور اجرائی در جامعه، در حیوانات و در زراعت و کشاورزی و اینها بود.

یکی از حضار: یک تعبیری در وسائل هم دارد که إن الله فوض الی محمد امر دینه.

آیت الله مددی: این را هم داریم، الان می خواهیم یکی یکی اینها را بخوانیم.

حدیث شماره ۱۰: حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى كَيْفَ عَرَضَ كَرْدِيمُ شَوَاهِدَ نِشَانِ مِی دَهْدُ كَيْفَ مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى ابْنُ عَبِيدٍ يَقْطِیْنِی رَحْمَهُ اللّٰهِ بَاشَدُ

عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ

ایشان از اجلاء است و خیلی هم روایت دارد، نسبتاً پر روایت است.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ

عبدالله ابن سلیمان هم متعدد است و هم خیلی ابهام کلی دارد. البته در عده ای از روایات اشتباه به عبدالله ابن سنان هم شده، لکن داریم،

عبدالله ابن سلیمان را مستقلاً داریم و صاحب کتاب هم هست، مرحوم نجاشی هم متعرض شده. چندان تاییدی هم نکرده.

مضافاً به این که

أَوْ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ سُلَيْمَانَ

قاعدتاً باید این درست باشد، فاصله داشته باشد. چون بعید است که آن بتواند از اصحاب امام باقر مستقیم نقل کرده باشد.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ إِنَّ اللَّهَ أَذَبَ مُحَمَّدًا (ص) تَأْذِيًّا

این ادب دارد، احسن تادیا

فَفَوَّضَ إِلَيْهِ الْأَمْرَ

از این معلوم می شود بعد از تادیب الهی، این در عده ای از روایات بود.

وَقَالَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا

روایت به لحاظ شواهد فهرستی به قول ما بد نیست چون خود محمد ابن عیسی شخصیت بزرگواری است، نضر ابن سوید فوق العاده شخصیت بزرگواری است اما به لحاظ رجالی هم شبهه ارسال دارد و هم تشخیص عبدالله ابن سلیمان، اصلاً کی هست و بعد هم آیا ثقه است یا نه، خیلی مشکل است.

تقریباً می شود گفت نمی شود تشخیص داد وثاقتش را.

وَكَانَ مِمَّا أَمَرَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَرَائِضَ الصُّلْبِ

البته این کلمه صلب را هم نوشته چند تا نسخ مختلف است لکن ظاهراً همان صلب باشد، فرائض هم کنایه از موارد است، کتاب ارث را موارد می گفتند، صلب هم یعنی پسر و پدر و اینها.

وَفَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِلْجَدِّ

برای پیغمبر هم ثلث قرار داد.

فَأَجَازَ اللَّهُ ذَلِكَ لَهُ.

عرض کردم عده ای از روایات مثال هم دارد، دقت بکنید شاید نظر مثل مرحوم صفار این بوده که این روایات حتی اگر به لحاظ سندی هم مشکل داشته باشد وقتی چون شواهد دارد قبول می کنیم. من هم عرض کردم از اوائل قرن سوم و اواخر قرن دوم که یواش یواش حدیث بین اهل سنت جا افتاد حدیث صحیح را جدا کردند، فرض کنید صحیح بخاری شد چهار هزار حدیث، خب آنها خیلی بیش از این حدیث دارند، چهار هزار کجا؟! می گویند احمد ابن حنبل قبل از بخاری یک میلیون و هفتصد هزار حدیث دیده، این چهار هزار که به این حرف ها کفایت نمی کند. علی ای حال لذا عده زیادی از احادیث تضعیف شد.

.....

بعدها از قرن سوم و اواخر سوم و بعد چهارم و پنجم، سعی کردند یک راه های دیگری را برونند تا یک حدیث را تقویت بکنند، یعنی وقتی آمدند چارچوب قرار دادند، به قول بنده حجیت تعبیدی درست کردند خب به مشکل برخورد کردند، یک عدد محدودی موجود بود. بعد آمدند دیدند می شود، اصلا این را هم خودشان دارند، یک بحثی دارند که صحیح آن نیست که فقط در صحیحین باشد، ما نمی توانیم این حرف را بزنیم و لذا خود مستدرک عده زیادی از احادیث را صحیح می گوید، با این که می داند نه بر شرط مسلم صحیح است و نه بر شرط بخاری. شرط بخاری و مسلم یعنی معیارهایی که این دو تا دارند مثل هم است لکن یکمی بخاری مختصری دائره را تنگ تر کرده است. آن ها هر دو در راوی و مروی عنه شرط معاصرت را دارند، دقت می کنید؟ حدیثی را قبول می کنند که طرف معاصر طرف باشد لکن بخاری اضافه بر او شرط دارد که ثابت باشد از او شنیده. مسلم این شرط را ندارد، این که شرط بخاری و شرط مسلم می گویند وثاقت و ضبط و اینها به جای خودش. آن شرط نهایشان معاصرت است، اگر معاصرش بود قبول می کنند. مسلم به همین مقدار اکتفا می کند و معاصرش بود قبول می کند، بخاری اضافه می کند که از آن هم ثبت سماعه منه، دقت کردید؟ این اضافه است. این که شرط بخاری و شرط مسلم می گویند کنایه از این است یا شرط شیخین، فلذا همیشه اگر بر شرط بخاری صحیح بود در شرط مسلم هم عادتاً صحیح است اما روایاتی هست که روایتی که بخاری از آنها نقل می کند مسلم نقل نمی کند، این را دارند لکن شرط بخاری، لکن این نکته را دقت بکنید خود اهل سنت هم بعد از این تضيیقات و این دائره های محدود را درست کردند به این نتیجه رسیدند که مشکل دارد، حل این مشکل به شواهد شد. آن وقت در درایة الحدیثشان اسم له شاهد، له متابع، له مقارن، اصطلاحات متعدد و عجیب و غریبی را درست کردند برای این که شواهد مختلف را، مقویات و شواهد و مقارنات و مقاربات و إلى آخره. اصطلاحات درست کردند. این کار در میان اهل سنت شد. این حالت را الان در همین مثل کتاب های بصائر، چون بعد از بخاری است، کتاب بصائرالدرجات زمانا بعد از بخاری است. ما در این جا هم می بینیم. شاید این که ایشان احادیثی را که یکمی ضعیف است کذا با هم جمع کرده که جزء شواهد بشود. یعنی این مطلب ولو سندش عمن رواه باشد لکن می شود قبول بکنیم روی این جهت.

و عرض کردیم ما الان حدیث زیاد داریم، همین حدیث رفع را بخاری قبول نمی کند، رفع اهل سنت سه تاست، این رفع شش تایی یا نه تایی ما را اهل سنت ندارند اما رفع سه تایی را دارند. بخاری قبول نمی کند، مسلم هم قبول نمی کند اما ابن حزم بعد قبول می کند. مثلاً حدیث المومنون عند شروطهم را قبول نمی کنند، ابن حزم هم قبول نمی کند، عده ای از احادیث، همین حدیث که الان خواندیم، ریح ما لم یضمن که همین چندی پیش در مکاسب متعرض شدیم که حدیث عبدالله ابن عمرو است. نه بخاری قبول می کند و نه مسلم. ابن حزم قبول می کند. این هست، حاکم قبول می کند، می گوید صحیح الاسناد، اصلاً تعبیرش این است که صحیح الاسناد و لکن نقل نکرده، و لکن صحیح الاسناد است و لذا در کتاب حاکم مقدار زیادی احادیث را حکم به صحت کرده آقایان ملتفت نیستند، اگر صحیح الاسناد گفت نظر خودش است و إلا می گوید صحیح علی شرط مسلم، صحیح علی شرطهما، اگر نگفت علی شرطهما و گفت صحیح یعنی مبنای خودم. دقت می فرمایید؟ روی مبنای خودم صحیح است و اینها بنایشان این است که ما نمی توانیم تصحیح را فقط به کتاب بخاری و مسلم منوط بکنیم، احادیث صحیح زیاد داریم، منحصر به این نیست که به این دو کتاب باشد.

یک: احادیث صحیح زیاد داریم.

دو: احادیثی داریم که صحیح نیست لکن با شواهد به مرتبه صحبت و لذا تعبیر می کنند حسنٌ لذاته، صحیحٌ لغيره. این تعبیر را هم دارند یعنی خودش را که نگاه بکنید سند حسن است. آنی که از درجه صحت پایین باشد حسن می گویند. خود تعریف حسن دقیقاً پیش آنها بحثی دارد، پیش ما هم بحثی دارد. لکن پیش آنها بحثش بیشتر است.

یا می گوید هذا حدیثٌ ضعیفٌ حسنٌ لغيره، یعنی این قدر شواهد دارد که از مرتبه ضعیف به مرتبه حسن می رود، در حکم حدیث حسن می شود. این اصطلاحاتی است که اهل سنت هم دارند. عرض کردیم این اصطلاحات را ما به این نحو نداشتیم اما عملاً هست. این جا ما این اصطلاحات را نداریم. الان شما نگاه بکنید احادیث ضعیف است لکن مویدات دارد، شواهد دارد، شواهد طریق صحیح دارد. این نکته فنی را دقت بکنید.

.....

بعدها بین اصحاب ما این شواهد جزء شواهد اساسی قرار گرفت، بین اصحاب ما از وقتی که چارچوبها کاملاً جا افتاد که عرض کردیم از قرن هشتم، علامه، اولین کسی که چارچوب رسمی را قرار دارد علامه است که کل حدیث یرویه عدلاً ضابط عن عدل امامی عن مثله الی آخر الاسناد. این که چارچوب راه افتاد اصحاب ما هم دیدند احادیث ضعیف با شواهد داریم. خوب دقت بکنید! از قرن هشتم به بعد اگر بین اصحاب ما شاهد هست بیشتر شاهد عملی است. در اهل سنت حتی در این جا شاهد نقلی است، دو جور شاهد داریم. در اهل سنت شاهد عملی نیست، اشتباه نشود. مراد از شاهد عمل در این جا فتواست. فرض کنید مثلاً دویست تا از علما بهش فتوا دادند. این برایشان مهم نیست. دقت کردید؟ بین اصحاب ما بعد از علامه این مهم است. وقتی می گویند این حدیث شهرت دارد، شهرت عملی دارد یعنی فتوا بهش دادند، نه عمل یعنی احتیاط. بین اصحاب ما شهرت عملی یواش یواش جا باز کرد. این سرّش این شد که از زمان علامه چارچوب مشخص شد، وقتی چارچوب مشخص شد احادیثی از این چارچوب خارج شد، روشن شد؟ با شهرت برگرداندند، گفتند صحیح است. لکن این چارچوب چون در قرن هشتم است عمل قدماست، چون ما در قرن چهارم کتاب کافی داریم، کتاب فقیه داریم. بعد فتوای علی ابن بابویه داریم، فتوای صدوق پسر داریم، بعد شیخ مفید داریم، بعد شیخ طوسی داریم، سلار، الی ما شا الله، لذا ما یک زمینه های فتوائی و زمینه های حدیثی قبل از این داریم یعنی ما قبل از چارچوب زمینه داشتیم، آمدند حدیث را، البته شاهد نقلی هم بود، مثلاً گفتند در کافی موجود است، در تهذیب موجود است. شاهد نقلی هم گفتند لکن شاهد عملی اضافه شد که شاهد عملی خیلی تاثیرگذار بود. شاهد عملی یعنی فتوا. فتوا دادند ولو ضعیف باشد. شاهد نقلی این است که دو سه نفر دیگه نقل کرده باشند. در اهل سنت زیاد دارند چون مصدر زیاد دارند. ممکن است یک حدیث در یک کتاب درجه ضعیف است اما یکی دیگه هم نقل بکند و مخصوصاً در اهل سنت، الان هم همین طور است، خیلی الان دارند کتاب چاپ می کنند، خیلی از کتاب هایی که اصلاً موجود نبود یعنی مدت ها اصلاً خود ما، مثلاً همین صحیح ابن حبان، مدت ها ما از نصب الرایة نقل می کردیم، اخیراً چاپ شده، اولاً که یک کتاب دیگری به نام الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان چاپ شد، من آن نسخه را دارم. نسخه را پیدا کردند. من صحیح ابن حبان را ندارم. خیلی کتاب ها چاپ شده، یعنی واقعاً یک چیز عجیبی است، نسخی را پیدا کردند و انصافاً هم نسخ نفیس زیاد دارند که مشغول چاپ هستند.

غرض این را دقت بفرمایید پس کتاب بصائر الدرجات در ربع دوم مکتب قم است یعنی روایات را مرتب می کنند، جمع و جور می کنند، احادیث را مقارنه می کنند، نسخه ها را مقارنه می کنند. از دویست اگر شروع بشود ایشان بعد از ۲۵۰ است، تا ۳۰۰، اگر ما این را بگیریم، یعنی این نکته فنی روشن شد. کلینی بعد از ۳۰۰ است یعنی یک طبقه بعد از ایشان است، تا ۳۰۳، لکن کلینی چون خیلی قشنگ جمع آوری کرده بود شانس ایشان آورده بود در بغداد خیلی جا افتاد. مکتب دوم بغداد معیارش شد کلینی. لذا کتاب ایشان خیلی جا افتاد. این را هم گفتم که این نکته را عرض بکنم اگر گاهی روایت ضعیف است و سند اشکال دارد این هنوز اوائل کار است یعنی اوائل تنظیم نسخه هایی که از عراق رسیده. این نسخه ها را باید جمع و جور بکنند، مقابله بکنند، طبیعتا همیشه می گویند کار اول یک مشکلاتی دارد. این مشکلات کار اول است.

یکی از حضار: این را فرمودید عمن له چون وسط سند است اعتماد محمد ابن عیسی به نصر ابن سوید شاهد خوبی است. در سند قبلی بعض اصحابه وقتی این ارسال اول سند می افتد آیا اعتماد بزرگان در طبقات بعدی

آیت الله مددی: کم می شود اما چون محمد ابن حسین خیلی مشهور است، و آثار ایشان در قم کاملا مطرح است. خودش هم در کوفه. من چند دفعه، شاید در این سفر نشد عرض بکنم، گفتم و عرض کردم با این که نجاشی راجع به محمد ابن حسین خیلی خوب نوشته. انصافا خیلی اوصاف برای ایشان آورده. یکی دو بار هم تا حالا در همین بحث خواندیم، گفتیم عبارت را و شرح هم دادیم چون عبارات نجاشی شرح می خواهد. خیلی شرح داده اما من همیشه عرض کردم آنچه که خود من به آن رسیدم بیش از آنی است که نجاشی گفته، شخصا بهش رسیدم، در روایات ایشان سعه اطلاع عجیبی دارد. اهل سنت و غیر آن. محمد ابن حسین چیز عجیبی است. دیگه ظاهرا چون کوفه ماند، اگر بغداد می آمد شاید از ابن ابی عمیر مهم تر می شد، ابن ابی عمیر بغداد آمد، بالاخره عنوانی پیدا کرد. به نظر من می آید شاید در اطلاعش بر حدیث و آن حالت جمع آوری حدیث بر مثل ابن ابی عمیر هم بچربد. مرد فوق العاده ای است و آثار ایشان در قم کاملا مطرح است. کلینی زیاد از ایشان نقل می کند.

یکی از حضار: ارسال هیچ فرق نمی کند کجای سند باشد؟

آیت الله مددی: عرض کردم فرق که می کند که اول باشد یا وسط باشد لکن جهات دیگر هم هست، اصلاً معنای فهرستی یعنی این، شما تک تک نگاه نکنید، در رجالی می گوید همین جا ارسال است، اولش خراب شد. در فهرستی یک روح حاکم بر روایت را می بیند نه این که تک تک نگاه بکند، این ارسال آمده از مشایخ قم از محمد ابن حسین که احادیثش در قم کاملاً مطرح است. عرض کردم چون دیگر وقت دیر است، آخر بحث هم هست، مرحوم نجاشی خیلی راجع به محمد ابن حسین خیلی عبارت آورده و از ایشان خیلی تجلیل کرده است لکن باز به نظر من ایشان بالاتر است.

حدیث شماره ۱۱:

حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ

عرض کردم ایشان از بزرگان است، مقدار بسیار زیادی از احادیث عراق را به قم آورده. خصوصاً کتاب ابن ابی عمیر. یکی از نسخ مشهور کتاب ابن ابی عمیر در قم مال یعقوب ابن یزید است که صحیح هم هست. نسخه صحیح و هیچ مشکل ندارد.

و مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى که عبید باشد

عَنْ زِيَادِ الْقَنْدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ

این الان خیلی هم در این جا نسخ مختلف است، محمد ابن عثمان دارد، محمد ابن مروان احتمال دارد. این یک مقداری ابهام دارد به هر حال. زیاد خودش واقفی است. زیاد مشکل عقائدی دارد. واقفی است لکن توثیق شده. زیاد ابن مروان قندی.

عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ

ایشان در این جا دارد اما روایت فضیل ابن یسار در باب سنن مفصل هست، در باب صلوٰه مفصل هست و کرارا عرض کردیم مرحوم نجاشی این جا نوشته کوفی، فکر می کنم نجاشی اشتباه کرده. فضیل از بزرگان بصره است. فکر می کنم از موارد اشتباه نجاشی باشد. علی ای حال فضیل ابن یسار مردی است بسیار بزرگوار، خوب دقت بکنید، و عرض کردیم حالا دیگر من وارد این بحث نمی شوم، یک جایی اثر داشت یکی از امتیازات فضیل و عده ای مثل ایشان این است که اینها میراث های بصره هستند، میراث های بصره نسبتاً

تعارضش کم است، میراث های کوفه خیلی اختلاف دارد. اختلاف در حدیث در میراث های کوفه خیلی زیاد است و ما گاهی شده حتی در بحث بعض از روایات که اختلاف شد به میراث های بصره برای حل مشکل آن به میراث کوفه برگشتیم. دیگه وارد بحث نمی خواهم بشوم چون شیعه در کوفه کم بودند و روات هم کم بودند. وقتی روات و علما زیاد شدند اختلاف می آید، وقتی علما کم شدند اختلاف کم می شود. به هر حال در کوفه کتب زیاد بود، روات زیاد بودند طبیعتا اختلاف زیاد بود.

به هر حال اگر نجاشی نوشته بصری درست است، ایشان از بزرگان اهل بصره است. شاید یکی دیگه است که حواس من با ایشان اشتباه شده. حالا به هر حال ایشان قطعا بصری است و میراث های فضیل غیر از این که خودش جلیل القدر است، دقت کردید مراد من چیست؟ چون ما در این مسائلی که بررسی می کنیم اصولا یک نوع انسان اطلاع پیدا می کند بر حال شخص و یک مجموعه حالات، شهری که زندگی می کند، احادیثش، مشایخش، شاگردانش. یعنی یک مجموعه را در نظر می گیریم، در این مجموعه فضیل خیلی خوب است چون اصولا حدیث بصره تعارض ندارد، خیلی کم دارد، چون شیعه کم بودند، علمایشان کم بودند، روات کم بودند، کمتر داریم. در کوفه خیلی شدید است. آن روح شدید اختلاف احادیث در کوفه است.

قَالَ سَأَلْتَهُ

البتّه این جا سألته دارد اما مراد امام صادق است.

كَيْفَ كَانَ يَصْنَعُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِشَارِبِ الْخَمْرِ

یک آقای هم سوال کرد، ایشان فرمود یحدّه و بعد هم آن مسئله

کیف کان یصنع بشارب المسکر، این را فضیل جای دیگه هم دارد. امام می خواهند بفرمایند که سنت رسول الله حکم فریضه را پیدا می کند. آن جا هم فرمود یحدّه مثل ذلک.

قَالَ سَوَاءٌ فَاسْتَعْظَمْتُ ذَلِكَ

من این را سنگین شمردم، عرض کردم سرّ سنگینی این بود که آن حدی که در باب فریضه الله است در باب سنّه النبی هم جاری بشود.

فَقَالَ لِي يَا فَضِيلُ لَا تَسْتَعْظِمَ ذَلِكَ

حالا تعجب است یک روایت صحیح از فضیل است، فصارت السنّة عدیل الفریضه، چطور این مطلب؟!

فَإِنَّ اللَّهَ إِنَّمَا بَعَثَ مُحَمَّدًا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

این هم در این جا زیادی دارد یعنی یکی از نکاتی که در باب تفویض است شاید این است. چون یک بحثی را آقایان دارند در روایات ما بعضی از روایات دارد که اولوا العزم بعثوا الی الناس كافة، اما ظواهر قرآن این است که حضرت موسی مال بنی اسرائیل است یعنی انبیای سابق همه محدودیت دارند. حتی حضرت موسی. بحث این را باید بعدا جداگانه بحث بشود.

و آنی که بعث للناس كافة منحصر در رسول الله است. آن وقت این می خواهد این مقدمه این بشود.

آن وقت روایت دیگه دارد که اولی العزم یعنی ارسل الی الناس كافة، روایت مشکل دارد و إلا ظاهر آیات این طور است. ظاهر آیات این است که تمام انبیای سابقین برای یک محدوده ای هستند. یک روایتی است در باب اولی العزم من الرسل که پنج تا هستند. در این جا یک نکته ای را می خواهد بگوید، سرّ این که به رسول الله تفویض شد یکیش همین بود چون باید این شریعت مقدسه برای تمام کره زمین باشد باید دارای یک صلاحیت انطباق با شرایط معین باشد لذا باید توش تفویض باشد تا یک شرایط انطباق با رحمة للعالمین باشد.

وَاللَّهُ أَدَبَ نَبِيِّهِ فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهُ

پس یکیش هم این رحمة للعالمین این جا اضافه شده است.

فَلَمَّا انْتَدَبَ

بعد که پیغمبر اکرم این ادب الهی را قبول فرمودند فَوُضَّ إِلَيْهِ فَحَرَّمَ اللَّهُ الْخَمْرَ وَ حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) كُلَّ مُسْكِرٍ فَأَجَازَ اللَّهُ ذَلِكَ لَهُ وَ

حَرَّمَ اللَّهُ مَكَّةَ وَ حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْمَدِينَةَ

البته آثار تحریم مکه و مدینه فرق می کند.

فَاجَازَ اللَّهُ كُلَّهُ لَهُ وَ فَرَضَ اللَّهُ الْفَرَائِضَ مِنَ الصُّلْبِ فَأَطَعَمَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْجَدَّ فَأَجَازَ ذَلِكَ كُلَّهُ لَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ يَا فَضِيلُ حُرِّفَ وَمَا حُرِّفَ

مطلبی است چه مطلبی.

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ.

که دیروز هم عرض کردیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين